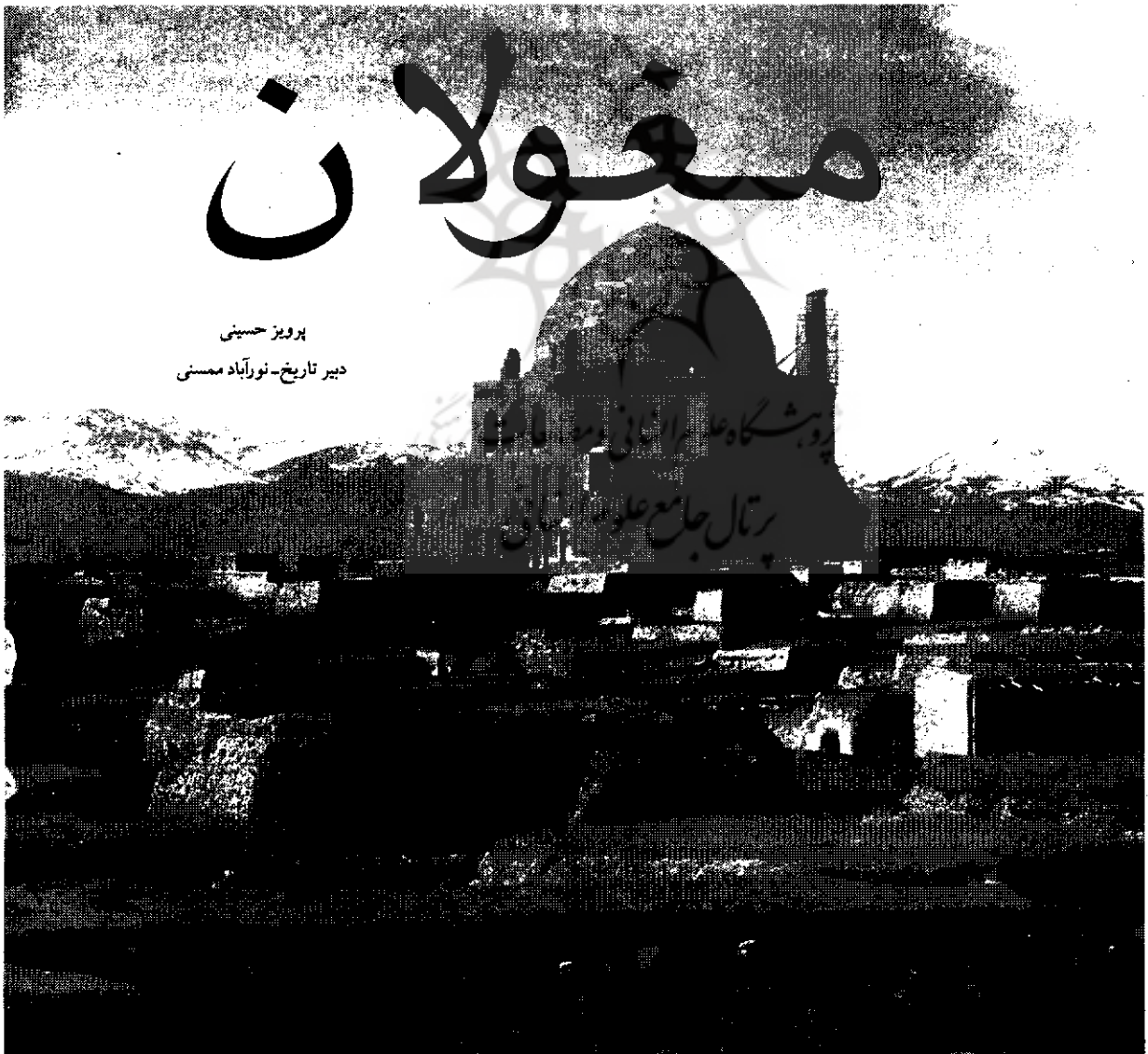




مناسبات سلجوقیان روم با

مغولان

پرویز حسینی
دبیر تاریخ - نورآباد ممسنی



در سال ۶۲۹ ق، لشکر مغول به فرماندهی جرماغون نویان که به تعقیب سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه آمده بودند، نواحی سیواس را قتل و غارت کردند. چون این خبر به گوش سلطان علاء‌الدین کیقباد اول رسید، امیر کمال‌الدین نامی را در رأس لشکری، برای جلوگیری از پیشروی مغول روانه کرد. وقتی این لشکر به سیواس رسید، مغول‌ها از آن جا برگشته بودند. لشکریان سلجوقی تا ارزروم دنبال مغول رفتند، ولی بیش از آن مغول‌ها را تعقیب نکردند.^۲

در سال ۶۳۰ ق، چندی پس از مرگ جلال‌الدین خوارزمشاه، علاء‌الدین کیقباد اول، پادشاه روم سلجوقی که کار ایران را یکسره می‌دید و خطر مغولان را افزون، سفیری نزد اکتای قآن فرستاد و اعلام تابعیت کرد.^۳ قآن که فرمانروای سلجوقی روم را مردی عاقل و فرزانه خوانده بود، خواست که او شخصاً نزد وی رود و اظهار تابعیت کند تا بر سر کار خود ابقا شود و روم از تعرض مصون ماند. علاء‌الدین کیقباد که ظاهراً درباره پیامدهای این پیشنهاد دچار تردید بود، از این کار خودداری کرد. بدین ترتیب، مسأله تابعیت روم سلجوقی حل نشده باقی ماند.

کیقباد، در همین سال به عملیات تهاجمی در منطقه دست یازید و بر قلمرو خود افزود در زمان او حکومت سلاجقه روم به اوج قدرت رسید و هنگامی که در سال ۶۳۴ ق درگذشت، نه تنها روم از اهمیت و اعتبار بسیار برخوردار بود، بلکه به قول ابن‌العبری، اصطلاح «سلطان جهان»، درباره وی به درستی به کار می‌رفت.^۴ پس از درگذشت علاء‌الدین کیقباد، پسرش غیاث‌الدین کیخسرو دوم به حکومت رسید.^۵ در سال ۶۳۹ ق جرماغون به علت فلج از فرماندهی لشکر مغول معزول شد و بایجونیان به جای او منصوب شد. این فرمانده جدید در همین سال به اوزنه‌الروم حمله کرده، حصار آن را گشود و گروه بسیاری از مردم آن را کشت. عده‌ای را نیز به اسیری برد.^۶ حاکم اوزنه‌الروم سیف‌الدین سنقر لالا، از غیاث‌الدین کیخسرو کمک خواست، ولی کمکی دریافت نکرد. مغول‌ها پس از قتل و غارت شهر، سیف‌الدین سنقر و قاضی شهر را نیز به قتل رساندند. چون از طرف غیاث‌الدین کیخسرو عکس‌العملی در برابر مغول دیده نشد، مغول‌ها بعد از اوزنه‌الروم، شهر ارزنجان را نیز گرفتند و قتل و غارت کردند. هر چند امیران به سلطان غیاث‌الدین پند و اندرز دادند، او قبول نکرد و قدرت مغول را خیلی ناچیز شمرد و در جواب امیرانش گفت که اگر کم‌ترین غلامانم را بفرستم، مغول را می‌رانند.^۷ مغولان بعد از ارزنجان قصد پیشروی کردند. خبر به سلطان

مناسبات سیاسی مغولان، با سلجوقیان روم از زمان حکومت اکتای قآن شروع می‌شود. در زمان وی، تکاپوهای جلال‌الدین خوارزمشاه علیه مغولان همچنان ادامه داشت. مغولان به سرداری جرماغون نویان و به امر اکتای قآن عازم ایران و مأمور تعقیب سلطان جلال‌الدین شدند. در این تعقیب، آن‌ها به سرزمین‌های آسیای صغیر نزدیک شدند. سلطان جلال‌الدین که در این هنگام به جای نبرد با مغولان، به جنگ با پادشاهان سلجوقی روم و حاکمان ایوبی و امرای حلب و موصل و غیره سرگرم شده بود، با نزدیک شدن مغولان، به اجبار اختلافات خود را با سلاطین یادشده کنار گذاشت و آماده جنگی دیگر با مغولان شد. در این هنگام سلطان جلال‌الدین درگذشت و نیروهای مغول که در تعقیب سلطان جلال‌الدین به آسیای صغیر رسیده بودند، شروع به دست‌اندازی به قلمرو دولت روم سلجوقی کردند.

در این مقاله سعی شده است که حلقه یورش مغولان به روم سلجوقی، سیاست حکومتی هر یک از پادشاهان روم سلجوقی در برخورد با مغولان و پیامدها و نتایج این مناسبات بررسی شود. این بررسی در عین حال تصویری از چگونگی تعامل حکومت مغول با یک حکومت محلی را ارائه می‌کند که تعدادشان در گوشه و کنار ایران کم نبود.

مناسبات مغولان با سلجوقیان روم در عهد علاء‌الدین کیقباد اول و فرزندش غیاث‌الدین کیخسرو دوم

چون سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه شهر اخلاط را در سال ۶۲۸ ق از ملک اشرف ایوبی انتزاع کرده بود، ملک اشرف با علاء‌الدین کیقباد اول و امرای حلب و موصل، علیه سلطان متحد شد. جنگ در محل «یاسی چمن» از نواحی ارزنجان اتفاق افتاد. لشکر جلال‌الدین شکسته شد و او گریزان به خرت تپرت و اخلاط آمد. پس از شکست جلال‌الدین، لشکریان علاء‌الدین اوزنه‌الروم را تسخیر کردند و سپاهیان الملک‌الاشراف هم به شهر اخلاط وارد شدند.^۱ الملک‌الاشراف که بیم آن داشت جلال‌الدین بار دیگر به سرزمین او هجوم آورد، سفیرانی پیش جلال‌الدین به آذربایجان فرستاد و تقاضای صلح کرد. جلال‌الدین نخست زیر بار نمی‌رفت، ولی همین که خبر رسیدن سپاهیان مغول را شنید، این تکلیف را پذیرفت و قرار شد که جلال‌الدین و ملک‌الاشراف و علاء‌الدین هر کدام بر هر چه از اراضی که در دست دارند، مالک باشند و متعرض

به این منطفه توجه داشت و گیوک در نظر داشت که آناتولی را تحت تابعیت کامل خود درآورد.^{۱۲} در مراسم جلوس گیوک بر تخت سلطنت، از روم سلجوقی رکن‌الدین، برادر سلطان عزالدین، همراه با نمایندگان سایر مناطق اظهار تابعیت کرد.^{۱۵} این تابعیت که تنها همراه با تعارفات و تشریفات معمول و تقدیم هدایا و پرداخت خراج بود، مغولان را راضی نمی‌ساخت.

در سال ۶۴۵ ق، گیوک فرماندهی کل قوای روم در موصل، شام و گرجستان را به ایلچیکدای، از امرای بزرگ مغول، داد و او را مأمور اعمال حاکمیت بر این نواحی کرد.^{۱۶} ضمناً چون سلطان عزالدین از آمدن به قراقرم امتناع ورزیده بود، رکن‌الدین مورد توجه قان قرار گرفت و به سلطنت روم منصوب و دستور خلع عزالدین داده شد. ولی در عمل، با تلاش شخصیت‌های محلی، هر دو برادر به سلطنت پرداختند و قلمرو حکومت بین آن دو تقسیم شد. گیوک که خیالات دور و درازی برای سرکوبی مسلمانان در سر می‌پروراند، چندی بعد درگذشت و نقشه‌های نیمه‌تمام وی و اسلافش به منگوقاآن رسید.

منگوقاآن در فوریت‌هایی که پس از جلوسش بر تخت سلطنت تشکیل داد، امیر ارغوان آقا حاکم مغولی مستقر در ایران را که به حضور وی آمده بود، مورد لطف قرار داد و به قول رشیدالدین: «حکم ممالک ایران زمین از خراسان و مازندران... و گرجستان و اران و ارمن و روم و دیار بکر و موصل و حلب به وی مفوض گشت.» او در سال ۶۵۰ ق با در دست داشتن این حکم به ایران بازگشت.^{۱۷}

به مناسبت بر تخت نشستن قان جدید (منگوقاآن)، فرمانروایان تحت تابعیت مغول بار دیگر به دربار خان بزرگ آمدند ولی از فرمانروای روم سلجوقی خبری نشد. در سال ۶۵۲ ق، نمایندگانی نزد سلطان عزالدین فرستاده شدند و از او خواستند تا شخصاً نزد منگوقاآن رود. ولی او که می‌ترسید در غیابش رکن‌الدین جایش را بگیرد، برادر کوچک‌تر خود را فرستاد. وی در راه بیمار شد و درگذشت و این بار رکن‌الدین نامزد این مأموریت شد، اما او امتناع کرد و از فرمان برادر سرپیچید.^{۱۸}

یکی از دلایل امتناع رکن‌الدین از فرمان برادر آن بود که گروهی از امرا، بعد از مرگ جلال‌الدین قراطای که وزارت سلطان را داشت، از این که سلطان منصب امیران بزرگ را به غلامان خود داده بود، ناراضی بوده و بعضی از آن‌ها مانند صمصام‌الدین و نصرت، پسر سنان‌الدین رومی رکن‌الدین را علیه سلطان تحریک کردند. در جنگی که پیش آمد، لشکر رکن‌الدین شکست خورد و خود رکن‌الدین نیز دستگیر و محبوس شد. بعضی از امرای طرفدار رکن‌الدین که از این جنگ جان سالم به در برده بودند، کس نزد بایجو فرستادند و

غیاث‌الدین رسید. وی برای جلوگیری از تجاوز مغول، لشکری عظیم از مسلمانان، ارمنیان، گرجیان و قزاقیان گرد آورد و به طرف ارمنستان حرکت کرد.^۹ دو لشکر در کوسه داغ از نواحی ارزنجان با هم روبه‌رو شدند. فرمانده سپاه سلجوقی سرداری گرجی به نام شرواشیدز بود. با آن که در آغاز، فتح با آنان بود، ولی سرانجام شکست یافتند و شرواشیدز کشته شد و ترکان گریختند و مغولان شهرهای سیواس و قیساریه (قیصریه) و نوافات را مسخر کردند و به باد غارت دادند. سلطان غیاث‌الدین کیخسرو به قونیه گریخت و چون دید حریف مغول نمی‌شود، امیر مهدب‌الدین و قاضی شهر آماسیه را برای گفت‌وگو درباره صلح، پیش بایجو فرستاد. قرار شد او هر سال مقداری خراج نقدی و جنسی به خان مغول بدهد و دست‌نشانده او باشد.^{۱۰} (سال ۶۴۰ ق).

قبول تبعیت مغول، مقدمه ختم استقلال سلاجقه روم و منضم شدن قلمرو آنان به متصرفات ایلخانان مغول در سال‌های بعد بود. از این تاریخ، مرحله جدیدی در مناسبات سیاسی مغولان و سلاجقه روم پدید آمد و سلاطین سلجوقی روم، به دست‌نشانده‌گان قان‌ها و ایلخانان مغول شدند.

مناسبات ایلخانان با سلجوقیان روم در عهد فرزندان غیاث‌الدین کیخسرو دوم

غیاث‌الدین در سال ۶۴۲ ق درگذشت. از او سه پسر به نام‌های عزالدین کیکاوس، رکن‌الدین قلیچ ارسلان و علاءالدین کیکاو باقی ماند. بنابر وصیت غیاث‌الدین، مقرر بود که علاءالدین کوچک‌ترین پسرش؛ پس از وی به پادشاهی بنشیند. دلیل ولیعهدی او این بود که به دلیل نسبت مادری، بر برادران تفوق می‌جست.^{۱۱} اما با دخالت جمعی از بزرگان محلی همچون شمس‌الدین محمد اصفهانی، جلال‌الدین قراطای، خاص اوغوز، اسدالدین روزبه، معین‌الدین پروانه و فخرالدین ابوبکر، پسر مهتر او عزالدین به پادشاهی نشست و صاحب شمس‌الدین، وزیر و جلال‌الدین قراطای، نایب و خاص اوغوز امیرالامرا و اسدالدین روزبه و پروانه به اتابکی او منصوب شدند.^{۱۲}

یک سال بعد، سفرای مغول نزد عزالدین آمدند و از وی خواستند نزد قان برود و شخصاً اعلام تابعیت کند. عزالدین با امروز و فردا کردن و گذراندن وقت، سرانجام ناگزیر شد، برادرش رکن‌الدین را به نمایندگی خود به دربار قان بفرستد. ولی در همین اوقات اکتای بیمار شد و درگذشت و کار روم برای مغولان نیمه‌تمام ماند.^{۱۳} در مدت چهار سال فترت بعد از مرگ اکتای قان و روی کار آمدن گیوک خان، دولت سلجوقی روم توانست تا حدی قوای از دست رفته را باز یابد. با وجود این، حکومت مرکزی مغول همچنان

جامع التواریخ

رشیدالدین فضل الله همدانی

به تصحیح و تحشیه
دکتر رشیدالدین همدانی

جلد چهارم

نور سها

خطیر، پسر پروانه با صد کس از ولایت روم به جانب شام رفتند پیش رکن الدین بندقدار [بیرس] و او را بر عزم روم تحریض کردند و در سنه ۶۷۵ ق، او با لشکری تمام متوجه دیار روم گشت و به راه ابلستان و کوه ابلستان بیرون آمدند و از امرای مغول، توقو، پسر ایلگای نویان و برادرش ازقو و تودون بن سودون از سلاوس برادر سونجاق نویان، هر یک با تومانی لشکر در آن سرحد نشسته بودند، روز آدینه دهم ذی قعدة سال مذکور... مصاف دادند و سرمایی عظیم... و لشکر مغول شکست و اندکی خلاصی یافتند و بندقدار به قیصریه آمد و یک هفته آنجا بود و سکه و خطبه به نام خود کرد...^{۲۲}

در تاریخ بناکتی نیز این روایت با تغییرات اندکی نقل شده است.^{۲۳}

خبر شکست ابلستان، آباقا را به خشم آورد. بلافاصله شخصاً به طرف بلارد روم حرکت کرد و به میدان جنگ ابلستان (واقع در جیحان علیا در مدخل کاپادوکیه) آمد و پس از زاری بسیار امر داد که کشته شدگان مغول را بشمارند و چون دید که عدد کشتگان لشکر بیرس نسبت به مقتولان مغول چندان مهم نیست، عده ای از سران سپاه سلجوقی را به قتل آورد و معین الدین پروانه را که به خدمت آمده بود، مورد عتاب و ملامت سخت قرار داد.^{۲۴}

پروانه به عنوان عذرخواهی گفت که لشکریان شامی به ناگهان رسیدند و مجال بسیج سپاه فراوان نبود. آباقا روم را به شاهزاده قونقورتای اغول سپرد و خود به همراه معین الدین پروانه به اردوگاه اطلاع بازگشت و پروانه را در حضور سرداران خویش محاکمه کرد. امر گرفتند که او به سه گناه متهم است: اول آن که از یاغی گریخت، دوم آن که آمدن بندقدار را فوراً گزارش نکرد، سوم آن که پس از شکست ابلستان فوراً به نزد آباقا نیامد. در همین زمان، ایلجیان از پیش بندقدار باز آمدند و پیغام دادند که بندقدار گفته است که من به

نجات داد و مراجعت کردند. سلطان و پسرش مسعود به شهرسرای وارد شدند و به خدمت برکای رسیدند. تا هنگامی که برکای زنده بود، عزالدین در کشور او در کمال آسایش و احترام می زیست.

پس از مرگ برکای، پسرش منگوتیمور جانشین او شد، ولی برخلاف پدر با عزالدین رفتاری موافق نداشت و او و فرزندش را در دهکده ای در کنار دریای سیاه زندانی کرد. پس از هشت سال، عزالدین در آنجا درگذشت.^{۲۵}

پس از گریختن عزالدین کیکاوس از قونیه (۶۵۹ ق)، رکن الدین مستقلاً به پادشاهی نشست و خود را «قلیج ارسلان چهارم» خواند. وزارت سلاجقه را در این عصر معین الدین پروانه در دست داشت. او از دوستان نزدیک بایجو به شمار می رفت. در زمان هلاکو که سلطنت سلاجقه روم به دو قسمت شرقی و غربی تقسیم شد، معین الدین پروانه عملاً اداره امور دولت سلجوقی را در دست داشت و با اقتدار تمام مشغول به کار بود؛ آن چنان که «گرگ و میش به هم آب می خوردند و به هم می چریدند و صحبت او با علما بود، عوام در غایت امن بود. مغول همچو انگشتری بود در دستش گردان.^{۲۶} در این میان، رکن الدین که با پروانه راه خلاف می سپرد، به اشاره وی مسموم گشت و درگذشت. معین الدین پروانه، پسر خردسال او، غیاث الدین کبخسرو سوم را بر تخت سلطنت نشاند (۶۶۴ ق)، اما درحقیقت کارها همه در دست خود او و حاکم مغول بود.^{۲۷}

انتحطاط تدریجی حکومت سلجوقیان روم و انضمام قلمرو آنان به ممالک ایلخانی

در زمان غیاث الدین کبخسرو سوم، ایلخان مغول در ایران، آباقاخان، پسر هلاکو بود. در مغرب آباقاخان مجبور شد به همان جنگی که پدرش با مملوک ها داشت، ادامه دهد. مملوک ها دیگر فقط مالک مصر نبودند، بلکه شام مسلمان را نیز تحت تسلط خود درآورده بودند.

سلطان مملوک، بیرس خود را مدافع اسلام در دنیا می دانست. او مکرر به سلطنت نشین ارمنستان صغیر که متحد مغولان بود حمله و آنجا را غارت کرد. سپس به مداخله در امور قلمرو سلجوقی در آسیای صغیر پرداخت. ظاهراً معین الدین پروانه نیز روابط محرمانه ای با بیرس برقرار کرده بود و او را برای این منظور تحریک می کرد.^{۲۸} بویل می نویسد: در این که وی با ممالیک مصر نوشت و خواند داشته، نمی توان تردید کرد، اما این که به نمایندگان اعیان و اکابر رومی اجازه داد که در سال ۶۷۴ ق بیرس را به عزم تسخیر روم تحریض کنند، چندان روشن نیست.^{۲۹}

به نوشته رشیدالدین فضل الله: «در سنه ۶۷۴ ق، ضیاءالدین و

درخواست پروانه آمدن و پروانه وعده داده بود که مملکت روم چون بیایم، به من سپارد و بعد از این که آمد، گریخت. آباقاخان چون این سخن شنید دستور داد تا معین الدین پروانه را به قتل رساندند (۶۷۶ق) ۳۵ چند هفته پس از قتل پروانه، صاحب دیوان شمس الدین جوینی برای اعاده نظم و آرامش در قلمرو سلجوقی به این سرزمین اعزام شد.

بعد از مرگ پروانه، غیاث الدین کیخسرو سوم بن رکن الدین که فقط پانزده سال داشت، قدرت را به دست گرفت. مدتی بعد، غیاث الدین مسعود بن عزالدین که همراه پدرش در زندان منگوتیمور بن برکای به سر می برد، از زندان گریخت و به خدمت آباقا رفت. آباقا با او نیکی کرده و سیواس و ارزن الروم و ارزنجان را به او داد و بدین طریق مسعود در سال ۶۷۹ق به حکومت قسمتی از روم رسید. ۳۶

در روزگار حکومت نکودار (احمد)، ملک روم به متاصفه بین سلطان غیاث الدین مسعود و غیاث الدین کیخسرو سوم تقسیم شد. قسمت شرقی به غیاث الدین مسعود و قسمت غربی به غیاث الدین کیخسرو رسید (۶۸۱ق) و سیواس مرکز حکومت غیاث الدین مسعود دوم گردید. ۳۷ پس از چندی، غیاث الدین کیخسرو سوم که دستش از حکومت مستقل کوتاه شده بود، با توطئه دشمنانش از بین رفت. ظاهراً توطئه از طرف غیاث الدین مسعود و اکابر دولت و با آگاهی خان مغول بوده است. ۳۸

بعد از مرگ معین الدین پروانه مملکت روم دچار هرج و مرج شد و شیرازه امور از هم پاشید. ارغون، سلطان غیاث الدین مسعود را که در اواخر دوره حکومت آباقاخان به فرمانروایی نشسته و به فرمان حکومت ایلخانی حکم می زاند، در مقام خویش تثبیت کرد که همچون گذشته قلمرو وی از قیساریه تا ولایت اوج بود و صاحب فخرالدین قزوینی مقام نیابت سلطنت او را داشت.

نیمه دیگر روم، یعنی از سیواس تا توقات و سواحل سینوپ را که در گذشته از آن فرمانروای دیگر سلجوقی، رکن الدین و فرزندش غیاث الدین کیخسرو سوم بود، کمی بعد از مرگ غیاث الدین و در سال ۶۸۸ق، ارغون طی یرلیغی به مجیرالدین امیرشاه سپرد و بدین ترتیب، حکومت نیمی از روم از دست سلاطین سلجوقی خارج شد. همچنین، فرماندهی قوای مغولی مستقر در روم به بابیچی تتغاول که از امرای بزرگ بود، تعلق گرفت. ۳۹ با این تغییرات مهم خیال حکومت مرکزی تا حد زیادی از جانب روم آسوده گشت.

بعد از مرگ ارغون، امرای مغولی رسولی به بلاد روم فرستادند و گیخاتو، برادر او را که در آن دیار فرمانده و حکمران بود، از مرگ ایلخان مغول آگاه کردند و وی را به جانشینی او دعوت نمودند. گیخاتو در آلاطاغ در سال ۶۹۰ق به ایلخانی نشست. ۴۰ سلطنت

گیخاتو و جلوس او مقارن شد با شورش جمعی از ترکمانان و یونانیان بلاد روم بر لشکر مغول و لزوم شکرکشی ایلخان به آن سرزمین. ۴۱ آرامش در این ناحیه برای حکومت جنبه حیاتی داشت. گیخاتو که خود قبل از رسیدن به سلطنت مدت هشت سال در روم اقامت داشت و از جانب مرکز ریاست فائقه این ایالت را عهده دار بود، اینک برای ترتیب امور بار دیگر عازم آن ایالت شد. در همین زمان، یعنی به سال ۶۹۱ق، رکن الدین قلیچ ارسلان برادر سلطان غیاث الدین مسعود علم استقلال برافراشت. گیخاتو، سلطان غیاث الدین را به دفع برادر فرستاد و قوای کمکی مغول در اختیارش گذاشت. جنگ های سختی بین دو برادر در گرفت که با پیروزی مغولان خاتمه یافت. ۴۲

از لحاظ تقسیمات حکومتی در زمان گیخاتو نیز همان ترتیب زمان ارغون در روم حفظ شد. بدین ترتیب که سلطنت نیمی از مملکت بر سلطان غیاث الدین مقرر شد و نیابت سلطنت بر مجیرالدین امیرشاه و نیم دیگر در دست مغولان باقی ماند و طاشتمور ختایی از جانب گیخاتو مأمور نظارت بر امور آن جا شد. گیخاتو خود به تبریز بازگشت.

در زمان حکومت غازان خان، اعمال حاکمیت مغولان در آناتولی گسترش بیش تری یافت. غیاث الدین مسعود به ایران فراخوانده و در همدان نگه داشته شد (۶۹۷ق). پس از آن، برادرزاده وی به نام علاء الدین کیقباد بن فرامرز از طرف غازان خان به حکومت آناتولی رسید. ۴۳

در همین دوران، سولامیش، امیرالامرای لشکر روم دست به طغیان زد. حکایت این طغیان چنان است که چون غازان امارت روم را به باینچار و بوجقور و قوریتیمور داد و سولامیش نیز منصب امیرالامرای لشکر را پیدا کرد، آن ها همراه علاء الدین کیقباد بن فرامرز به روم رفتند. چون به روم رسیدند، سولامیش ناگاه باینچار و بوجقور را گرفت و کشت و مخالفت آغاز نهاد. چون این خبر به گوش غازان خان رسید، لشکری را به فرماندهی امیر قتلغ شاه برای سرکوبی سولامیش روانه نمود. این نیرو توانست سولامیش را در آق شهر ارزنجان شکست دهد و وی را دستگیر کند (۶۹۸ق). بعد از دستگیری، وی را روانه تبریز کردند که در آن جا به امر غازان خان به قتل رسید. ۴۴ علاء الدین کیقباد بن فرامرز بعد از مدتی حکومت در روم، علیه غازان خان قیام کرد و غازان خان نیز لشکری به دفع وی فرستاد که وی را دستگیر کردند. ۴۵ بعد از سرکوبی علاء الدین کیقباد، غیاث الدین مسعود دوم دیگر باره به حکومت آناتولی تعیین شد. در سال ۷۰۸ق، همزمان با سلطنت اولجایتو، غیاث الدین مسعود نیز در قونیه درگذشت. با مرگ او حکومت خاندان سلجوقی روم به پایان رسید و قلمرو آنان تحت اداره مستقیم حکومت ایلخانی درآمد.

۱. مؤلف گمنام، تاریخ آل سلجوقی در آنتولی. اسلامبول. چاپخانه کمال.
۱۳۶۹. ص ۷-۴۶؛ مشکور، محمدجواد. اخبار سلاجقه روم. تهران. انتشارات کتابفروشی تهران. ۱۳۵۰. ص ۹-۹۸.
۲. مشکور، همان کتاب، ص ۹-۹۸.
۳. ابن بی بی، یحیی بن محمد الرغدی. مختصر سلجوقنامه. به اهتمام م. د. هوتسما. چاپ لیدن ۱۹۰۲ میلادی. ص ۸۳-۱۸۲ در: اخبار سلاجقه روم. به اهتمام محمدجواد مشکور. تهران. انتشارات کتابفروشی تهران. ۱۳۵۰؛ تاریخ آل سلجوقی در آنتولی، همان، ص ۴۷.
۴. مشکور، همان، ص ۹۹.
۵. ابن العبری. مختصر تاریخ الدول. ترجمه عبدالمحمد آیتی. تهران. شرکت انتشارات علمی و فرهنگی. ۱۳۷۷. ص ۳۴۶.
۶. ابن بی بی، ص ۲۰۵؛ ابن خلدون، عبدالرحمن. العبر (تاریخ ابن خلدون). ج ۴. ترجمه عبدالمحمد آیتی. تهران. انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی. ۱۳۶۸. ص ۲۷۸؛ ابن العبری، همان، ص ۳۴۶.
۷. ابن بی بی. همان. ص ۳۵-۲۳۴؛ مستوفی، حمدالله. تاریخ گزیده. به اهتمام عبدالحمین نوایی. تهران. انتشارات امیرکبیر. چاپ دوم. ۱۳۶۲. ص ۷۸-۴۷۷؛ اقبال، عباس. تاریخ مغول. تهران. انتشارات امیرکبیر. چاپ ششم. ۱۳۶۵. ص ۱۴۶.
۸. تاریخ آل سلجوقی در آنتولی، ص ۴۸.
۹. این ترکیب سپاه که بیش تر از مسیحیان منطقه بود، نشانگر بیم گروه عظیمی از این اقلیت از مغولان و هم پیمانی با مسلمانان برای جلوگیری از حمله مغولان بود. مسیحیان به ندریج دریافته بودند که مغولان به آنان نیز رحم نخواهند کرد. برای اطلاع بیش تر. ک. بیانی، شیرین. دین و دولت در ایران. عهد مغول. ج ۳. تهران. مرکز نشر دانشگاهی. ۱۳۷۵. ص ۸۵۶.
۱۰. ابن بی بی. همان. ص ۴۵-۲۳۶؛ تاریخ آل سلجوقی در آنتولی. ص ۴۹؛ مشکور. همان. ص ۳-۱۰۲؛ اقبال. همان. ص ۱۴۶؛ ابن العبری. همان. ص ۴۹-۳۴۸.
۱۱. ابن بی بی. همان. ص ۲۵۱؛ آسنوایی، محمودبن محمد. تاریخ سلاجقه (مسامرة الاخبار و مسامرة الاخبار). تصحیح عثمان توران. تهران. انتشارات اساطیر. چاپ دوم. ۱۳۶۲. ص ۳۶؛ جوزجانی، قاضی منهج سراج. طبقات ناصری. ج اول. به کوشش عبدالحی حبیبی. کابل. انتشارات وزارت معارف و انجمن تاریخ افغانستان. چاپ دوم. ۱۳۴۲. ص ۲۶۵.
۱۲. ابن بی بی. همان. ص ۲۵۱؛ ابن العبری. همان. ص ۳۵۳.
۱۳. بیانی. همان. ص ۸۵۷؛ ابن العبری. همان. ص ۳۵۴.
۱۴. بیانی. همان. ص ۸۵۷.
۱۵. جوینی، عظاملک. تاریخ جهانگشای جوینی. ج اول. به اهتمام و تصحیح محمدبن عبدالوهاب قزوینی. تهران. انتشارات ارغوان. چاپ چهارم. ۱۳۷۰. ص ۲۰۵؛ ابن العبری، همان، ص ۵۵-۳۵۴.
۱۶. جوینی، همان، ص ۲۱۲؛ ابن العبری، همان، ص ۳۵۵.
۱۷. فضل الله، رشیدالدین. جامع التواریخ. ج اول. به کوشش بهمن کریمی. تهران. انتشارات اقبال. چاپ سوم. ۱۳۶۷. ص ۵۹۶.
۱۸. همان، ص ۸۵۸؛ ابن العبری، همان، ص ۳۶۳.
۱۹. تاریخ آل سلجوقی در آنتولی، ص ۴-۵۲.
۲۰. آقسرائی، همان، ص ۴۲.
۲۱. همان، ص ۴-۴۰؛ تاریخ آل سلجوقی در آنتولی، ص ۴-۵۳.
۲۲. آقسرائی، همان، ص ۶۲؛ اشپولر، بر تولد. تاریخ مغول در ایران. ترجمه محمود میرآفتاب. تهران. شرکت انتشارات علمی فرهنگی. چاپ پنجم. ۱۳۷۴. ص ۵۸؛ تاریخ آل سلجوقی در آنتولی، ص ۴۵.
۲۳. فضل الله، همان، ج ۲، ص ۷۱۷.
۲۴. ابن خلدون، همان، ص ۲۸۲؛ تاریخ آل سلجوقی در آنتولی، ص ۵۴؛ مشکور، همان، ص ۱۰۵.
۲۵. آقسرائی، همان، ص ۷۵؛ ابن خلدون، همان، ص ۲۸۲.
۲۶. مشکور، همان، ص ۱۰۵.
۲۷. آقسرائی، همان، ص ۷-۷۵؛ ابن خلدون، همان، ص ۲۸۲؛ مشکور، همان، ص ۶-۱۰۵.
۲۸. تاریخ آل سلجوقی در آنتولی، ص ۵۵.
۲۹. آقسرائی، همان، ص ۷-۸۵؛ ابن خلدون، همان، ص ۲۸۲؛ تاریخ آل سلجوقی در آنتولی، ص ۶-۵۵؛ مشکور، همان، ص ۷-۱۰۶.
۳۰. گروسه، رنه. امپراتوری صحرائوردان. ترجمه عبدالحمین میکده. تهران. علمی و فرهنگی. ۱۳۶۸. ص ۶۰۳.
۳۱. بویل، ج. آ. و دیگران، تاریخ ایران کیمبرجیس. تهران. انتشارات امیرکبیر. چاپ دوم. ۱۳۷۱. ص ۳۳۹.
۳۲. فضل الله، همان، ج ۲، ص ۷۶۸.
۳۳. بناکتی، فخرالدین داود. تاریخ بناکتی. به کوشش دکتر جعفر شعار. تهران. انجمن آثار ملی. ۱۳۴۸. ص ۳۴-۴۳۳.
۳۴. تاریخ آل سلجوقی در آنتولی، ص ۵۴؛ بناکتی، همان، ص ۴۳۴؛ میرخواند، میرمحمدبن سیدبرهان الدین خواننده شاه. تاریخ روضه الصفا. ج ۵. تهران. انتشارات کتاب فروشی های مرکزی و خجیام و پیروز. ۱۳۳۹. ص ۳۱۵؛ مشکور، همان، ص ۱۰۹.
۳۵. فضل الله، همان، ج ۲، ص ۷۰-۷۶۹؛ ابن العبری، همان، ص ۳۹۴.
۳۶. آقسرائی، همان، ص ۳۴-۱۳۳؛ ابن خلدون، همان، ص ۲۸۲.
۳۷. آقسرائی، همان، ص ۳۸-۱۳۷؛ تاریخ آل سلجوقی در آنتولی، ص ۶۳.
۳۸. آقسرائی، همان، ص ۳۹-۱۴۸.
۳۹. آقسرائی، همان، ص ۱۵۴.
۴۰. فضل الله، همان، ج ۲، ص ۸۳۰؛ مشکور، همان، ص ۱۱-۱۱۰.
۴۱. اقبال، همان، ص ۲۴۶.
۴۲. آقسرائی، همان، ص ۱۷۰.
۴۳. همان، ص ۳۶-۲۳۵؛ مشکور، همان، ص ۱۱۱.
۴۴. فضل الله، رشیدالدین. تاریخ مبارک غازی. به اهتمام و تصحیح کارل یان هرتفورد انگلستان. مطبعه ستفن. ۱۳۵۸. ص ۲۴-۱۲۱؛ اشپولر، همان، ص ۳-۱۰۲.
۴۵. مستوفی، همان، ص ۴۸۰؛ میرخواند، همان، ج ۴، ص ۵۵۵.